

ماهیت نظام قانونگذاری در اسلام

محمد یاسین بصیرت *

چکیده

ماهیت نظام قانونگذاری در اسلام، مبنای شکل‌گیری قانون در مرتبط بودن نظام قانون تشریحی با تکوینی در اسلام، به شمار می‌آید. تبیین این ارتباط، بستگی به روشن شدن ماهیت قانونگذاری در نظام اسلامی دارد. این مقاله درصدد آن بوده است که پایه‌های نظام قانونگذاری در اسلام را بررسی نماید. در این راستا با بهره‌گیری از روش تحقیق کیفی، توصیفی تحلیلی و اسنادی، گزاره‌های مرتبط با نظام قانونگذاری را با توضیح مفاهیم، تبیین رویکردها به ماهیت قانونگذاری، تبیین رویکرد ماهیت قانونگذاری در نظام اسلامی براساس این که توحید مبنای قانونگذاری در اسلام با هماهنگی نظام قانونگذاری تشریحی با تکوینی است و سلسله مراتب قانونگذاری در نظام اسلامی شامل ولایت تشریحی خداوند، ولایت تقنینی معصومان (ع) و ولایت تقنینی فقیه، پرداخته است.

کلید واژه‌ها: نظام، قانون، قانونگذاری، ولایت تشریحی و ولایت تقنینی.

* دانش‌پژوه دکتری / جامعه‌المصطفی العالمیه (ص) / مجتمع آموزش عالی علوم انسانی.

مقدمه

ماهیت قانون‌گذاری در اسلام، ارتباط به هماهنگی نظام تشریح با تکوین در اسلام دارد. اولین و مهم‌ترین قانون مدون در اسلام، کتاب آسمانی قرآن است که قوانین آن با هدف تأمین سعادت، اجرای عدالت و حاکمیت الهی تشریح شده است. بر اساس آیات قرآن، تقنین و تشریح از آن خداوند است و حق تشریح و قانون‌گذاری برای او بر مبنای توحید در ربوبیت و حاکمیت او بر بندگان است. در نظام توحیدی رأی و نظر هیچ‌کس در حق کسی حجت و نافذ نیست و کسی حق ندارد رأی و نظر خود را بر فرد و جامعه تحمیل کند و مردم را بر اجرای آن به زور و قهر دعوت نماید؛ قوانین حقوقی اسلام بر واقعیات جهان هستی و انسان مبتنی است و نیز بر مصالح و مفاسدی مبتنی است که جز خداوند از آن آگاهی ندارد. بدین سبب منشأ و اعتبار قانون نیز نمی‌تواند جز او باشد. در این نوشتار، ماهیت قانون‌گذاری در نظام اسلامی بررسی می‌شود. این مباحث در بخش‌هایی تنظیم شده است: توضیح مفاهیم، تبیین ماهیت قانون‌گذاری، ماهیت قانون‌گذاری در نظام اسلامی، توحید مبنای قانون‌گذاری در نظام اسلامی و سلسله مراتب قانون‌گذاری در نظام اسلامی شامل ولایت تشریحی خداوند، ولایت تقنینی معصومان(ع) و ولایت تقنینی فقیه است.

مفاهیم

الف) قانون: به معنای رسم، قاعده، روش و آیین، دستور، مقیاس، سؤال، طرز و... است. (محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۶۲۷ و ابوالقاسم گرجی، ۱۹۹: ۱۳۶۷) «قانون» در اصطلاح، گاه به عنوان منبعی از منابع حقوق و در برابر عرف در نظر گرفته می‌شود. در این صورت، مقصود تمام مقرراتی است که از سوی یکی از مراجع ذی صلاح وضع شده باشد. قانون، در این معنای عام، علاوه بر مصوبات مجلس، شامل تصویب‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌های اداری نیز می‌شود. قانون در اصطلاح حقوق اساسی، به مصوباتی اطلاق می‌گردد که با تشریفات مقرر در قانون اساسی از سوی مجلس شورای اسلامی وضع شده یا از طریق همه‌پرسی، به طور مستقیم انجام گرفته باشد. (ناصر کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۲۲) آقای مصباح یزدی «قانون» را مجموعه باید‌ها و نباید‌هایی می‌داند که شیوه رفتار آدمی را در زندگی اجتماعی تعیین می‌کند. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۲۶) ایشان می‌نویسد: لفظ قانون در دو معنا به کار گرفته می‌شود:

۱) اعتباری، وضعی و قراردادی: که مفاد آن جمله‌ای است که صراحتاً یا الزاماً دلالت بر امر یا نهی دارد.

۲) حقیقی و تکوینی: که حکایت از یک ارتباط نفس الامری می‌کند که سروکار با اعتبار و وضع و قرارداد ندارد. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

ب) ماهیت قانون‌گذاری در نظام اسلامی، مبتنی بر احکام و موازین اسلامی است و از این رو قانون‌گذاری به معنی کنارگذاری شریعت و جایگزین کردن احکام موضوعه به جای احکام الهی نیست؛ بلکه ماهیت وضع قوانین در نظام اسلامی به معانی و صورت‌های زیر است:

۱. تصویب احکام و موازین فقهی در شکل مواد قانونی، به معنی التزام قانونی به مقررات شریعت اسلام و تعمیم اجرای آن؛

۲. تفریح احکام کلی و طبقه‌بندی آنها در قالب عناوین و مواد قانونی؛

۳. بیان شیوه‌های اجرایی احکام و راهکارهای عمل به آنها در سطح جامعه؛

۴. توافق شیوه‌های اجرایی احکام و راهکارهای عمل به آنها در سطح جامعه؛

۵. تعیین موارد برگردان احکام اولیه به احکام ثانویه در چارچوب قواعد حاکم بر احکام ثانویه؛

۶. احکام خاص حکومتی و مادام‌المصلحه که در موارد خاص، در شرایط ویژه در نظام اسلامی مقرر می‌شود؛

۷. برنامه‌ریزی و امکان‌سازی برای تحقق اهداف و اصول اساسی شریعت به ویژه در بخشی که هرگز ترک آنها

مجاز نیست "ما لایرضی الشارع بترکه"؛

۸. تنظیم مدیریت‌ها بر اساس موازین اسلامی و تجربیات سالم بشری؛

۹. ایجاد مشاغل مشروع و توسعه کار و درآمد ملی (توفیر الفیء)؛

۱۰. اولویت‌بندی در مواردی که امکانات کافی برای اجرای همه احکام شرع وجود ندارد. [موارد تراحم

احکام] (عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۸۷: ۱۰)

تبیین رویکردها به ماهیت قانون‌گذاری

با توجه به اینکه زندگی اجتماعی انسان‌ها نیاز ضروری به قانون دارد، این سؤال پیش می‌آید که ملاک صحت و اعتبار یک قانون چیست؟ در جهان، قوانین و نظام‌های حقوقی متعددی وجود دارد که با یکدیگر وجوه اختلاف

فراوانی دارند. بر چه اساسی باید بین آنها داوری کرد و بعضی را معتبر و ارزشمند و باقی را بی‌ارزش دانست؟

برای پاسخ به این پرسش مذکور، مکاتب مختلفی پدید آمده است که هر کدام به گونه‌ای به شناخت قواعد

حقوقی پرداخته‌اند تا در پرتو شناخت ماهیت قانون و قاعده حقوقی بتوانند منشأ مشروعیت آن را کشف نمایند.

حقیقت این است که بدون شناخت ماهیت قضایای حقوقی نمی توان پاسخ مناسبی برای این سؤال اساسی پیدا کرد که منشأ مشروعیت و اعتبار قانون چیست؟ به دنبال معلوم شدن ماهیت قانون و منشأ مشروعیت آن، دو سؤال اساسی دیگر را نیز می توان پاسخ داد؛ یکی اینکه ماهیت قانون گذاری چیست؟ و دیگر اینکه قانون گذار کیست یا چه کسی باید باشد؟

برای پاسخ گویی به سؤالات مطرح شده می توان به سه مکتب و دیدگاه کلی اشاره کرد.

۱. دیدگاه نخست، دیدگاه مکاتبی است که برای قوانین حقوقی، نوعی واقعیت عینی قائل هستند و قوانین را حاکی از یک سلسله واقعیات نفس الامری می دانند و بر همین اساس، حقوق را از علوم حقیقی که وظیفه ای جز کشف واقع ندارند، می دانند. بر اساس این دیدگاه، همان گونه که قوانین طبیعی و ریاضی دارای واقعیتی عینی هستند و از واقعیت هایی حکایت می کنند که انسان در مسیر زندگی از آنها استفاده می کند، قوانین حقوقی نیز کاشف از واقعیت هایی هستند که باید در تنظیم روابط اجتماعی از آنها بهره گرفت. (ر.ک: کلیات حقوق، ناصر کاتوزیان، ص ۲۲) بنابراین مفاد قضایای حقوقی، اخبار از واقع است. طرفداران این دیدگاه خود به سه گروه تقسیم می شوند.

گروه اول واقعیت مکشوف به وسیله قانون را مانند سایر واقعیت های طبیعی، واقعیتی طبیعی و فطری می دانند، گروه دوم واقعیت مکشوف را واقعیت عقلی از نوع احکام عقل عملی می دانند و گروه سوم برخی از قائلین به حقوق الهی هستند که به تلفیق حقوق طبیعی و حقوق عقلی و بعضی از اصول عقاید ادیان الهی اقدام نموده اند. بر اساس دیدگاه طرفداران حقوق طبیعی و عقلی که قانون را به نوعی با واقعیت عینی مرتبط می دانند، اعتبار و مشروعیت قانون، ذاتی آن می باشد و قابل جعل از سوی کسی نیست؛ همان گونه که قوانین طبیعی و ریاضی اعتبار ذاتی دارند و از جانب کسی قابل وضع نیستند. این قوانین ثابت و تغییر ناپذیر است. (ر.ک: همان)

اساساً اعتبار هر حکم تکوینی و حقیقی وابسته به واقعیت است. اگر عالم واقع را به درستی نشان دهد، معتبر و صحیح است و اگر مطابق با امور عینی خارجی نباشد، بی اعتبار و ناصحیح است. بنابراین احکام حقوقی هم که احکام تکوینی و حقیقی هستند، اگر حکایت از واقع می کنند، صحیح و گرنه ناصحیح و بی اعتبار هستند. با روشن شدن ماهیت قانون و منشأ اعتبار آن، بر اساس این دیدگاه، طبعاً حقیقت قانون گذاری نیز معلوم می شود؛ چه اینکه قانون گذاری در خصوص احکام و قوانین مبتنی بر واقعیات، چیزی جز کشف قانون نیست و قانون گذار نیز کسی است که بتواند این قوانین را کشف و ارایه نماید.

۲. دیدگاه دوم، دیدگاه مکاتبی است که معتقدند قوانین حقوقی را به هیچ وجه نباید مانند قوانین طبیعی یا عقلی

دانست؛ زیرا قوانین حقوقی هیچ واقعیتهایی در ورای خود ندارند و واقعیت آنها همین واقعیت جعلی و اعتباری و وضعی است که قانون‌گذار به آنها می‌بخشد. قبل از آن که قانون‌گذار قانونی را وضع کند، از هیچ واقعیتهایی برخوردار نیست و پس از وضع نیز قابل نسخ است و اگر نسخ شد، یکسره از بین می‌رود و هیچ اعتبار و ارزشی نخواهد داشت. بنابراین، قوام و هستی قوانین حقوقی، تنها به اعتبار و وضع است. طرفداران این دیدگاه نیز در مورد اینکه حق وضع و اعتبار بخشیدن به قانون از آن کیست، با هم اختلاف نظرهایی دارند که خود موجب پدید آمدن مکاتبی در میان آنها شده است که مهمترین آنها مکتب تاریخی حقوق و مکتب پوزیتیویستی حقوق است.

بر اساس این دیدگاه، اعتبار و مشروعیت قانون، ناشی از وضع آن از سوی مقام صلاحیتدار است. این مقام صلاحیتدار بر اساس دیدگاه طرفداران حقوق الهی، خداوند متعال است و براساس دیدگاه مکاتب تاریخی و پوزیتیویستی، مردم هستند. (ر.ک: خلیلیان، حقوق بین الملل اسلامی) اگر مردم قانونی را پذیرفتند، به سبب همان پذیرش، معتبر می‌شود و اگر قانونی با خواسته مردم موافقت نداشت، فاقد اعتبار و ارزش است؛ به تعبیر دیگر، مقبولیت قانون، عین مشروعیت آن است. البته مراد از مردم در اینجا می‌تواند کل جامعه، گروه خاص یا حتی یک نفر باشد.

۳. دیدگاه سوم نه به‌طور کلی مخالف دو دیدگاه قبل است و نه مطابق با آنها؛ به این معنا که قانون را نه واقعیت محض می‌داند که قابل جعل نیست و نه اعتبار صرف می‌داند که بی‌ارتباط با واقعیت باشد، بلکه آن را آمیزه‌ای از واقعیت و جعل می‌داند و برای آن ماهیتی دوگانه قائل است. اصولاً هر نظام حقوقی از یک رشته مفاهیم اعتباری فراهم می‌آید که اعتبارکننده بشری یا فوق بشری دارد. اما نکته مهم این است که قبل از اعتبار یافتن قانون، واقعیت‌هایی وجود دارند که باید مورد توجه قرار گیرند. آن واقعیت‌ها همان ملاک‌های واقعی احکام و مقررات هستند که گاهی به آنها احکام شأنی گفته می‌شود و فعلیت یافتن آنها به انشا و اعتبار آنهاست. (ر.ک: همان) رویکرد اسلامی به ماهیت نظام قانون‌گذاری چگونه می‌باشد، بحث است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

تبیین ماهیت نظام قانون‌گذاری با رویکرد اسلامی

به نظر می‌رسد در جامعه اسلامی امروز طرح بحث بدین نحو بسیار ضروری می‌باشد که در نظام اسلامی، اسلام به عنوان دین و حضرت محمد (ص) به عنوان پیامبر و قرآن به عنوان قانون الهی و خدا به عنوان مقنن پذیرفته شده است، بنابراین در این شیوه بحث از قانون مفروض این است که قانون‌گذار اصلی خداست و حق تقنین بالاصاله و بالذات تنها به خدا تعلق دارد و حتی رسول الله (ص) نیز بالذات حق قانون‌گذاری ندارد. در ذیل آیه اطیعوا الله

و اطیعوا الرسول... (نساء: ۵۹) در تفسیر نمونه می خوانیم: (اطاعت از خداوند مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است، ولی اطاعت از پیامبر (ص) مولود فرمان خداست و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعه بالذات است و پیامبر واجب الاطاعه بالغیر و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت است). (ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳: ص ۴۳۴ - ۴۳۵) پس در این که قانون کامل باید خدایی باشد مفروض است پس از قبول این که دین قانون دارد، پرسش آن است که آیا حوزه این قانون فراگیر و عام است؟ مثلاً آیا حوزه قوانین طبیعی و قراردادی هر دو را شامل می شود؟ یعنی هم برای تبیین هست ها قانون دارد و هم برای تجویز باید ها؟

این پرسش ها همه با قبول این مفروض است که قانون گذار اصلی خداست، دین جامع و خاتم ادیان و کامل ترین دین ها اسلام است و باید بر اساس دین زندگی کرد؛ به عبارت دیگر، تمام این دغدغه ها و پرسش ها "درون دینی" است، و نه "برون دینی" و چالش از درون است و به عنوان فرد دین دار و کسی که می خواهد غیرت دینی به خرج دهد نه این که از برون و صرفاً داور مآبانه دین را توانمند یا ناتوان بیابد. از سویی می خواهد دین دار بماند، در عین حال پاسخگوی مقتضای عصر نیز باشد. پس با قبول این که عقل بشر قاصر است که قانون جامع و مانع وضع کند، سؤال اینجاست که آیا مدعای دین پاسخ گویی به همه پرسش های ماست؟ و اگر پاسخ مثبت است آیا از عهده آن برآمده است یا خیر؟

اینجاست که در این معنای قانون، چالش "بین دینی" است و بر اساس قالب بندی قبلی سخن از آن می شود که در عصر غیبت با منصوصات آیا می توان تشکیل حکومت داد و اگر بر اساس منصوصات حکومت شکل گرفت پاسخ گوی همه مقتضیات و نیازها بوده و حکومتی کار آمد و توانمند خواهیم داشت؟ با این شیوه طرح بحث بدان سو کشانده می شود که اگر ولایت فقیه تنها حکومت مشروع زمان غیبت باشد، آیا (ولایت مطلقه) دارد یا خیر؟ و اگر ولایت او در حد منصوصات (احکام فرعیه شرعیه) باشد چه مشکلاتی پیش می آید و چقدر باید به فقیه در حد غیر منصوص و منطقه الفراغ میدان داد. حاصل آن که ماهیت قانون گذاری در نظام اسلامی را می توان در نکات زیر دسته بندی کرد:

- ۱) مفروض آن است که بهترین قانون آن است که توسط کسی که بهترین شناخت را از انسان دارد وضع شده باشد و فرمان های الهی در قالب وحی به عنوان دین، هدیه به بشریت و نسخه شفابخش دردهاست.
- ۲) بحث بین معتقدان دین و در حوزه این که بالتبع (نه بالاصاله) قانون گذار کیست؟ تا چه حد بشر حق طرح و وضع قانون دارد؟ اگر نداشته باشد چه مشکلاتی پیش می آید.

۳) در اینجا اگر بتوان در حوزه مالانص فیه، وضع قانون، آن هم به صورت مطلق کرد، به نوعی مقبولیت و به رسمیت شناختن و میدان دادن به عقل در کنار نقل می‌باشد.

توحید، مبنای قانون‌گذاری در نظام اسلامی

جهان‌بینی توحیدی، خداوند را هم خالق و هم مالک حقیقی و هم ربّ تکوینی و تشریحی همه جهان هستی و انسان می‌داند. از این رو، انسان‌ها آن‌چنان آزاد نیستند که بتوانند در اشیای گوناگون و نیز درباره سایر انسان‌ها، هرگونه که بخواهند تصرف کنند و دست به اعتبارهایی بزنند که با مالکیت حقیقی خداوند متعال، تنافی داشته باشد؛ یعنی در جهان‌بینی توحیدی، هیچ فردی حق اعتبار و انشای امر و نهی خارج از چارچوب شرع را ندارد. حتی اجماع افراد یک جامعه، یا همه انسان‌های روی زمین، مبنایی برای وضع قانون شرعی نخواهد بود. به تعبیر دیگر، از آنجا که احکام و مقررات فردی و اجتماعی، باید با مصالح این جهانی و هم با مصالح اخروی و ابدی سازگار باشد و عقل آدمی از کشف وجود و عدم این دو سازگاری ناتوان است، بشر نمی‌تواند قانونی وضع کند که از نظر شرعی مشروع باشد. از این رو، انسان فقط در برابر امر و نهی پروردگار تسلیم بوده، یا از فردی که از سوی او برای امر و نهی تعیین شده یا از افرادی که دستورهای آنان به اجازه وی منتهی می‌شود، دستور پذیرفته و پیروی می‌کند و گرنه کسی به طور مستقل، حق امر و نهی به بندگان خدا را ندارد. (محمود فتحعلی، ۱۳۸۳: ۹۷ - ۹۶) با توجه به مطلب یادشده و با اشاره به آیاتی از قرآن روشن می‌شود چه کسی شایستگی قانون‌گذاری را دارد.

الف) مالکیت خداوند

مالکیت حقیقی، امری تکوینی و واقعی است. قرآن کریم این نوع مالکیت را منحصرأ از آن خدا می‌شمرد؛ برخی آیات، اصل مالکیت را برای خدا اثبات می‌کند و برخی دیگر، فراگیر آن را و برخی نیز مالکیت حقیقی را از غیر خدا سلب می‌کند.

۱. مالکیت انحصاری خداوند: آیاتی که اصل مالکیت و انحصار آن را برای خدا اثبات می‌کند: «ذلکم الله ربکم له الملك؛ این است خدا، پروردگار شما، فرمان از آن اوست» (فاطر: ۱۳) این آیه به دلیل تقدم خبر بر مبتدا و وجود الف و لام در «الملک» مفید حصر است؛ اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمان‌روایی که از هر عیب مبرا و از هر نقص منزّه است. (حشر: ۲۳)

۲. فراگیر بودن مالکیت خداوند: آیاتی که بیانگر عمومیت و جامعیت سلطه الهی و مالکیت حقیقی خداوند سبحان نسبت به همه چیز است: «لِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده: ۱۲۰)

فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و هر چه که در خود آسمان‌ها و زمین است، از آن خداست و او بر همه چیز قادر است». کلمه «فیهن» در آیه اشاره به موجودات آسمانی و زمینی است که در خود آسمان‌ها و زمین موجودند. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا (مائده: ۱۷-۱۸)؛ فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و هر چه میان آن دو است از آن خداست». کلمه «بینهما» در آیه، اشاره به موجوداتی دارد که در بین آسمان‌ها و زمین است. از این گونه آیات معلوم می‌شود که هر آنچه در دنیا و آخرت، زمین و آسمان و مابین آنهاست، خواه مجرد یا مادی، مملوک خداست. (عبدالله جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۴۱۹-۴۱۷)

۳. نفی مالکیت غیر خداوند: آیاتی که مالکیت را از غیر خدا نفی می‌کند: «شریکی در فرمان‌روایی برای او نیست». (اسراء: ۱۱۱) «بگو کسانی را که به جای خدا (معبود خود) پنداشته‌اید بخوانید، آنان هم وزن ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، مالک چیزی نیستند و نه در آنها مشارکتی دارند و نه از جانب آنان برای خدا پشتیبانی است». ((سباء: ۲۲)؛ عبدالله جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۴۱۹-۴۱۷)

ب) ربوبیت خداوند

ربوبیت تکوینی و تشریحی هر دو از آن خداست. آیه ۳۶ سوره جاثیه جامع و بیانگر ربوبیت عام و وسیع الاهی نسبت به آسمان‌ها، زمین، انسان، عوالم گذشته، آینده و همه موجودات مجرد و مادی است. از نظر قرآن کریم انسان موحد معتقد به ربوبیت تکوینی (آفریننده‌ای غیر از خدا نیست) و هم به ربوبیت تشریحی (خدا، یگانه قانون‌گذار است و فقط باید از او اطاعت کرد) می‌باشد. از این رو منکرین ربوبیت تشریحی، «مشرک» نامیده می‌شوند، چنان که درباره اهل کتاب می‌فرماید: «یهود و نصارا دانشمندان و راهبان خود را به عنوان «رب» به شمار آورده و شریک خدا قرار داده بودند». (توبه: ۳۱) همان طور که در روایات تفسیر شده است، ایشان اطاعت بی‌چون و چرای آنها را مثل اطاعت خدا واجب می‌دانستند. هر چه آنان می‌گفتند، مانند قانون خدا برایشان محترم بود، چنان که امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید: «اینکه احبار (دانشمندان) را به عنوان «رب» گرفتند، منظور این نیست که برای آنان روزه گرفتند یا نماز خواندند، بلکه دستورهای خلاف حکم خدا را از آنان اطاعت کردند». (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۳۸-۳۹) از این رو، پذیرش ربوبیت تشریحی طاغوت‌ها و فراعنه نیز از منظر قرآن شرک به شمار می‌آید؛ چرا که ادعای فراعنه این نبود که ما خالق شما هستیم یا در نزول باران و برکات آسمانی نقش تکوینی داریم، بلکه ادعای اصلی آنان ربوبیت تشریحی بود. آنها می‌گفتند: رشد و کمال شما در پرتو حاکمیت و قانون تدوین شده اندیشه ماست. (عبدالله جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۴۲۸-۴۲۷)

ج) حاکمیت خداوند

قرآن کریم حاکمیت مطلق را مخصوص خداوند می‌داند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (یوسف: ۴۰) حکم، جز از آن خدا نیست، دستور داده که جز او را نپرستید. واژه «حکم» معانی بسیاری دارد. ولی در این آیه به قرینه عبارت «امر الاتعبدوا الا اياه» بر معنایی دلالت دارد که لازمه اش امر و نهی است؛ یعنی این حاکمیت که مخصوص خداوند است، موجب می‌شود خداوند به بندگانش امر و نهی کند و مردم موظفند که فرامین او را اطاعت کنند. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۴۱) چنان که در قانون اساسی درباره حاکمیت خداوند چنین آمده است: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست. همو انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. (قانون اساسی جمهوری ایران، اصل ۵۶)

د) تسلیم مطلق در برابر خداوند

از دیدگاه قرآن، انسان‌ها باید در برابر خداوند متعال تسلیم مطلق بوده و از دین و آیین او فقط پیروی کنند: «هر کس چهره خویش را به سوی خدا تسلیم کند در حالی که نیکوکار باشد ...» (لقمان: ۲۲) در حقیقت، واژه «اسلام» به معنای «تسلیم» است. چنان که حضرت علی (ع) می‌فرماید: «الاسلام هو التسليم». (نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص ۶۵۲، ح ۱۲۵)

پیروی از احکام الهی در اختلافات اجتماعی: در اندیشه دینی هنگامی که در جامعه در روابط اجتماعی و حقوقی بین افراد، اختلاف یا برخوردی پیش می‌آید، انسان باید برای دفع و حل آنها، به احکام الهی رجوع کند: «در موردی که بین شما اختلاف پدید آمد، باید حکمش را از خدا بخواهید». (شوری: ۱۰) یا در فرازی دیگر می‌فرماید: «حتی باید طبق حکم خدا حکم کنی و پرهیز از اینکه تو را فریب دهند و بازدارند از این که مطابق دستور او قضاوت بکنی». (مائده: ۴۹) یعنی آنچه را که خدا بر تو نازل کرده، نباید آن را نادیده انگاری و حکمی بر خلاف آن صادر کنی. البته ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) به خاطر معصوم بودن، از این مطلب مبرا بود، ولی خداوند برای تأکید و نیز برای اینکه دیگران هم بدانند احکام خدا دقیقاً باید رعایت شود و هیچ تخلفی از آن انجام نگیرد، این دستور را صادر می‌فرماید.

و) نکوهش وضع قانون بدون اذن الهی

آیات الهی افرادی را که از پیش خود قانونی را وضع کرده و حلال و حرامی را تعیین می‌کنند، بسیار نکوهش

نموده و کار آنان را محکوم می‌کنند: «به اینها بگو آیا خدا به شما اجازه داده (که چنین کاری بکنید)، یا به خدا افترا می‌بندید؟» (یونس: ۵۹) از این رو، کسی که بدون اجازه خداوند، حلال و حرامی را معین کند و قانونی را برای مردم وضع نماید، افترا بر خدا بسته است. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۴۴-۴۵)

در نتیجه از نظر قرآن کریم خداوند متعال به جهت دارا بودن ربوبیت تکوینی و احاطه علمی به مصالح و مفاسد، حق و عدل را بهتر از دیگران می‌داند و حق قانون‌گذاری فقط برای خداوند متعال است. (یونس: ۳۵) البته اگر قانون‌گذاری در طول قوانین الهی و مستند به اجازه او باشد، شرک محسوب نمی‌شود. بلکه پیروی از آن ضرورت می‌یابد. در غیراین صورت، یعنی اگر مستقل و بدون استناد به اجازه خداوند باشد، این قانون از نظر اسلام اعتباری نخواهد داشت و مسلمانان هم به عنوان مسلمان بودن، الزامی به پیروی از آن نخواهند داشت. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۴۷-۴۶)

سلسله مراتب قانون‌گذاری در نظام اسلامی

اکنون که معلوم گردید حق قانون‌گذاری فقط برای خداوند متعال است، مگر اینکه قانون‌گذاری در طول قوانین الهی و مستند به اجازه او باشد، قوانین اسلامی را به‌طور کلی می‌توان به چهار نوع تقسیم کرد:

۱. قوانینی که مستقیم از سوی خداوند متعال صادر شده است؛ عمده قوانین اسلام از این نوع اند که یا در قرآن کریم آمده، یا پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند آنها را بیان کرده است و با رجوع به کتاب خدا، سنت پیامبر و جانشینان معصوم (ع) و وی، می‌توان به آنها دست یافت؛
۲. احکام و مقرراتی که خداوند، اختیار آن را به پیامبر اکرم (ص) داده و ایشان به صورت اوامر و نواهی بیان فرموده است؛

۳. مواردی که حکم قانونی آن را به امام تفویض نموده است؛

۴. مواردی که خالی از حکم بوده و تصمیم‌گیری در آن، با ولی امر مسلمین می‌باشد، تا با توجه به زمینه‌ها و شرایط، به شکل مناسب در چارچوب قوانین شرعی عمل شود. (حسین جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۱۴۷)

با توجه به این چهار نوع قانون اسلامی، به تبیین سلسله مراتب قانون‌گذاری در نظام اسلامی پرداخته می‌شود:

۱. ولایت تشریحی خداوند

خدایی که خالق انسان و جهان، (یوسف: ۱۶) به هر چیز آگاه (نور: ۳۵ و ۶۵) و احاطه‌اش نسبت به هر چیز کامل، (نساء: ۱۲۶) رحمتش فراگیر (اعراف: ۱۵۶) و منزله از هر گونه عیب و نقص و نسیان (مریم: ۶۴) است، در امر

تشریح و قانون‌گذاری، صلاحیت انحصاری دارد و ولایت تشریحی مختص به اوست. حصر در تشریح در مورد پیامبران و امامان نیز استثنا ندارد. آنان رسولان و مبلغان پیام‌الاهی هستند، نه قانون‌گذاران، اگر هم در موارد معدودی، تشریحی از جانب پیامبر انجام گرفته با اذن‌الاهی بوده است. پس هیچ حکم و فرمانی جز فرمان خداوند مشروعیت ندارد: «ان‌الحکم‌الله». (انعام: ۵۷)

از این رو، نظام‌هایی که حاکمیت مطلق خداوند را در عرصه تکوین و تشریح به رسمیت شناخته‌اند، در عرصه قانون‌گذاری با دیگر نظام‌ها تفاوت بنیادین دارند. (حسین جوان‌آراسته، همان، ص ۱۴۳) چنانکه امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه، سلطنتی و جمهوری» در این است که نمایندگان مردم یا شاه در این گونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون‌گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳: ۳۳) همچنین فقیهان و مجتهدان، همگی اسلام‌شناسان و قانون‌دانی هستند که با استناد به منابع، احکام و قوانین‌الاهی را بیان می‌کنند.

۲. ولایت تقنینی معصومان (ع)

یکی از شئون معصومان (ع)، زعامت سیاسی و رهبری اجتماعی است. پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات خود، به عنوان ولی امر مسلمین، رهبری و مدیریت امور جامعه را به عنوان شأنی از شئون رسالت بر عهده داشت و پیروی از او امر او، ناشی از حقی بود که خداوند به ایشان واگذار کرده بود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ (نساء: ۶۴) پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که با اجازه خداوند پیروی شود.» آن حضرت وظیفه داشت احکام و قوانین‌الاهی را اجرا و جامعه مسلمانان را اداره کند و در اصلاح امور مادی و معنوی آنان بکوشد. از این رو، پیامبر اکرم (ص) برای عظمت اسلام و مسلمانان و برقراری نظم و امنیت، دستور صادر می‌کرد، همه امور حکومتی جامعه اسلامی در اختیار ایشان بود و مسلمانان مطیع وی بودند. (محمدجواد نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۳۰) در این زمینه، آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ (احزاب: ۶)؛ رسول اکرم (ص) بر مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است»، به اولویت بر نفوس، به همان ولایت عامه و زعامت سیاسی اشاره دارد. این ولایت، یکی از شاخه‌های زعامت سیاسی (به معنای عام آن)، ولایت در «قضا و فصل خصومت» است که از مناصب پیامبر اکرم (ص) به شمار می‌آید. چنان که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «سوگند به پروردگارت که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در نزاع میان خود، تو را داور

قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ دلگیر نشوند و تسلیم محض باشند.» (نساء: ۶۵)

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) در مقام حاکم اسلامی دستوری را صادر می‌فرمودند، قصد بیان حکم الله واقعی را نداشتند؛ یعنی آنها را به عنوان وحی از جانب خداوند نمی‌دانستند. البته صدور این گونه حکم‌ها، بدون ضابطه هم نبود. چنان‌که ایشان در مقام داوری و قضاوت می‌فرمودند: «من در دادگاه به هنگام قضاوت، با شهود و قسم و ضوابط ظاهری حکم می‌کنم و آن حکم قطعی است و باید اجرا شود. اگر هم خلاف باشد، آن کسی که از طریق این حکم، مالی را بگیرد، باید بداند که «آن مال حرام و خبیث و آلوده است.» (محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۹، باب ۲ روایت ۱) از این رو، اگر شخصی بر حسب حکم ظاهری قاضی، از کسی چیزی بگیرد که می‌داند حق او نیست، این آلوده است. ولی حکم در جای خود قطعی است؛ چون حکم قاضی برای فصل و قطع و تمام کردن غائله آمده است، نه برای بیان یک حکم واقع. (محمد یزدی، ۱۳۸۲: ۹۱)

آیه‌های دیگری نیز مانند «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» (تغابن: ۲) یا «و من یطع الرسول فقد اطاع الله» (نساء: ۸)، و «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹)، بر این معنا دلالت دارند که قوانین و مقرراتی را که خداوند در اختیار پیامبر اکرم (ص) و پس از ایشان، به امامان معصوم (ع) واگذار نموده و به شکل اوامر و نواهی برای اداره امور اجتماعی مسلمانان و هدایت و رهبری امت اسلامی، به مقتضای موقعیت و شرایط موجود برای دست‌یابی به اهداف والای الهی، صادر می‌گردید. (محمد جواد نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۳۳؛ مصباح، ۱۳۶۹: ۱۲۷) از این رو، پیشنهاد جزیه به اهل کتاب یا صدور فرمان جنگ و ...، به عنوان احکام ولایی بر مردم واجب گردید و اطاعت از آن ضروری می‌نموده در دوران امام علی (ع) نیز ملاک همین بود؛ دستور عقب‌نشینی به مالک اشتر در جنگ صفین، یا بر کناری معاویه در روزهای اول حکومت و ... را می‌توان از احکام و فرامین ولایی ایشان به‌شمار آورد. (محمد یزدی، همان، ص ۹۸)

۳. ولایت تقنینی فقیه

در این مرتبه، پس از ولایت تشریحی خداوند و ولایت تقنینی حضرات معصومان (ع) در عصر غیبت حضرت ولی عصر (عج)، باید در قانون‌گذاری و صدور احکام ولایی برای اداره امور اجتماعی، به ولی فقیه رجوع کرد. چنان‌که در توفیق شریف، مرحوم صدوق در کمال‌الدین، از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند: حضرت ولی عصر (عج) در پاسخ وی مرقوم فرمودند: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجت الله علیهم»؛ در رخدادهایی که اتفاق می‌افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شماستند و من

حجت خدا بر آنان هستم.» (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ۱۴۰۵ق: ۴۸۴)

روشن است که مراد از «حوادث واقعه» در این حدیث، رخدادها و پیشامدهای اجتماعی است که با مصالح عمومی جامعه ارتباط دارد و برای مردم اتفاق می‌افتد، نه صرفاً بیان احکام الهی، زیرا رجوع به فقها در احکام، امری بدیهی است. برای نمونه، با پیدایش مواد مخدر یا در ارتباط با هجوم دشمنان به جامعه اسلامی و گرفتن امتیازاتی که منجر به سلطه بیگانه می‌شود، نظیر امتیاز تنباکو در زمان مشروطه باید به فقها رجوع کرد.

از سوی دیگر، منظور از «حجت بودن فقها» در همه شئون جامعه، و با وجود آنان برای اداره امور جامعه و قضاوت، نمی‌توان به دیگران مراجعه کرد. منظور از «راویان حدیث» نیز کسانی هستند که اهل معرفت به احادیث و بصیرت در حلال و حرام دین هستند. در نتیجه، جمله «فانهم حجتی علیکم» بر این نکته دلالت می‌کند که فقیه همه شئون امام معصوم را در جامعه اسلامی دارد. روایت به عصر غیبت نظر داشته و ناظر به جانشینی فقهای شیعه در همه امور، از جمله زمامداری جامعه اسلامی است. همان‌گونه که در عصر حضور، اگر کسی از سوی امام (ع) بر امری گمارده می‌شد، مردم موظف بودند دستورهای او را اطاعت کنند و مخالفت با وی، مخالفت با امام معصوم (ع) شمرده می‌شد، در عصر غیبت نیز مردم موظف هستند از فقیه، که از سوی معصوم (ع) برای حاکمیت جامعه اسلامی منصوب شده است. اطاعت کنند. (محمدجواد نوروزی، همان، ص ۱۵۰؛ محمد یزدی، همان، ص ۸۳؛ حسین جوان آراسته، همان، ص ۱۰۶-۱۰۲؛ مصباح یزدی، همان، ص ۱۵۹).

در این زمینه نیز می‌توان به روایت مقبوله عمر بن حنظله، که از امام صادق (ع) نقل شده است، استناد کرد: «ینظر ان من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالها و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً...؛ مردم باید دقت کنند و از بین فقهایی که راوی حدیث ما هستند و در احکام حلال و حرام ما صاحب‌نظرند و با احکام ما (اهل بیت (ع)) آشنایی دارند، فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود به عنوان داور پذیرند؛ چراکه من او را بر شما حاکم قرار دادم.» (محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ۱۳۷۶ق: ۹۹)

این حدیث بیانگر آن است که فقها از سوی ائمه معصومان (ع)، به عنوان حاکم تعیین شده‌اند و شیعیان در اختلافات خود، باید به افرادی مراجعه کنند که به حلال و حرام الهی بصیرت و آگاهی دارند، کسانی که حکم آنان را پذیرند، حکم خدا را پذیرفته‌اند و کسانی که حکم آنان را رد کنند، حکم خدا را رد کرده‌اند. در این حدیث، جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً»، کلی و مطلق است و مشتمل بر قضاوت، امارت و حکومت می‌شود. (جمعی از نویسندگان، همان، ص ۱۳۷؛ محمدجواد نوروزی، همان، ص ۱۵۰؛ محمدتقی مصباح یزدی، همان، ص ۱۶۰؛ حسین

نتیجه گیری

اعتقاد به جامعیت اسلام در زندگی اجتماعی، ایجاب می کند که ماهیت نظام قانون گذاری در اسلام براساس آیات قرآن، پذیرفته شود. جعل قوانین از جانب خداوند بر مصالح و مفسد است که هدف آن رساندن انسان به کمال است؛ نتیجه چنین باوری این است که مبنای قانون گذاری در اسلام با اراده الهی است و ماهیت آن با مکاتب حقوق طبیعی، عقلی و پوزیتیویستی، متفاوت است. مشروعیت قانون گذاری در نظام اسلامی، توحیدی بوده و بشر صلاحیت قانون گذاری ندارد؛ بنابراین، ماهیت نظام قانون گذاری در اسلام با هماهنگی نظام تکوین و تشریح الهی قرار دارد. برتری ذاتی خداوند بر همه انسان ها امری بدیهی است. خداوند حق خالقیت، ربوبیت و حاکمیت بر انسان ها دارد و آگاه مطلق به نیازهای انسان در قانون مندی است. بر این اساس تنها خداوند قدرت قانون گذاری دارد و حق قانون گذاری اختصاص به او دارد. انسان ها که قانون گذاری می کنند باید با اذن الهی باشد؛ در نتیجه نظام قانون گذاری در اسلام اولاً با ولایت تشریحی خداوند، ثانیاً با ولایت تقنینی معصومان (ع) و ثالثاً با ولایت تقنینی فقیه جامع الشرایط است. پیامبر (ص) و ائمه (ع) با اذن الهی قانون گذاری کرده اند و در زمان غیبت معصوم (ع)، فقیه جامع الشرایط با اجازه معصوم (ع) به عنوان نائب عام با استنباط از قرآن و سنت، قانون گذاری می کند. قانون گذاری با چنین شرایط مشروعیت دارد و در غیر این موارد قانون گذاری مشروعیت ندارد.

منابع

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، تهران، اوج علم، ۱۳۸۰.
۳. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳.
۴. جمعی از نویسندگان مبانی اندیشه اسلامی (۴)، زیر نظر محمود فتحعلی، قم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳.
۵. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۸
۶. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه رهبری در اسلام، تهران، رجا، ۱۳۶۷.

۷. جوان آرسته، حسین، مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان

رهبری، ۱۳۸۳.

۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تصحیح، تحقیق و تدبیل عبدالرحیم ربانی شیرازی و محمد رازی،

تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶ق.

۹. خلیلیان، خلیل، حقوق بین الملل اسلامی، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۷۷.

۱۰. عمید زنجانی، عباسعلی، کلیات حقوق اساسی؛ تهران، انتشارات مجد، چاپ سوم ۱۳۸۷.

۱۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، قم، جامعه مدرسین،

۱۴۰۵ق.

۱۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ناشر اداره کل قوانین و مقررات کشور، ۱۳۸۶.

۱۳. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، مدرنس، ۱۳۷۴.

۱۴. گرجی، ابوالقاسم، حکومت در اسلام؛ تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷.

۱۵. مصباح یزدی، محمد تقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.

۱۶. مصباح یزدی، محمد تقی، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.

۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱.

۱۹. نوروزی، محمد جواد، فلسفه سیاسی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.

۲۰. یزدی، محمد، شرح و تبیین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم، امام عصر (عج)، ۱۳۸۲.